



روایت علامه طهرانی از روزهای آخر حیات پیامبر(ص)/ دیگر چه کسی برای فقرا و مساکین و ابن سبیل پناه باشد

بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه های مدینه فریاد می زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمد(ص) است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است!

خبرگزاری مهر - بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه های مدینه فریاد می زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمد(ص) است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است!

علامه آیت الله سید محمد حسین طهرانی در مجلد دوازدهم کتاب مطلع انوار آورده است: [پیامبر اکرم(ص)] در سال آخر روی منبر آمدند و فرمودند: هر کس از من طلبی دارد طلب کند، یا اگر حق قصاص دارد جبران نماید. در آن نوشتار داستان مرد عرب و شلاق زدن به سینه حضرت به نقل از بحار الأنوار (ج 22) و امالی صدوق چنین آمده است: «... ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا بِلَالُ، هَلُمَّ عَلَيَّ بِالتَّاسِ! فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَطْهَرَكُمُ؟ أَمْ لَمْ أَجَاهِدْ بَيْنَ أَطْهَرَكُمُ؟ أَمْ لَمْ تُكْسِرْ رَبَاعِيَّتِي؟ أَمْ لَمْ يُعْقَرْ جَبِينِي؟ أَمْ لَمْ تَسِلِ الدِّمَاءَ عَلَى حَرْ وَجْهِ حَتَّى كَتَفْتُ [لَتَقْتُلَ] لِحَيَّتِي؟ أَلَمْ أَكْبِدِ الشَّيْطَانَةَ وَالْجَهْدَ مَعَ جُفَالِ قَوْمِي؟ أَمْ لَمْ أَرْبُطْ حَجَرَ الْمَجَاعَةِ عَلَى بَطْنِي؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ كُنْتُ لِلَّهِ صَابِرًا، وَ عَنْ مُنْكَرٍ بَلَاءِ اللَّهِ نَاهِيًّا؛ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ! قَالَ: وَ أَنْتُمْ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ حَكَمَ وَأَقْسَمَ أَنْ لَا يَجُوزَ ظَلْمُ ظَالِمٍ؛ فَنَاشِدُكُمُ بِاللَّهِ، أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ كَانَتْ لَهُ قِبَلُ مُحَمَّدٍ مَظْلَمَةٌ إِلَّا قَامَ فَلْيَقْتَصْ مِنْهُ، فَالْقِصَاصُ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقِصَاصِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ عَلَى رُءُوسِ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ!

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ: سَوَادَةُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَمَّا أَقْبَلْتَ مِنَ الطَّائِفِ اسْتَقْبَلْتَنِيكَ وَ أَنْتَ عَلَى نَاقَتِكَ الْعُضْبَاءِ وَ بِيَدِكَ الْقَضِيبُ الْمَمْشُوقُ؛ فَرَفَعْتَ الْقَضِيبَ وَ أَنْتَ تُرِيدُ الرَّاحِلَةَ فَأَصَابَ بَطْنِي وَ لَا أَدْرِي عَمْدًا أَوْ خَطَأً! فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَكُونَ تَعَمَّدْتُ! ثُمَّ قَالَ: يَا بِلَالُ، قُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَأَتِنِي بِالْقَضِيبِ الْمَمْشُوقِ! فَخَرَجَ بِلَالٌ وَ هُوَ يُنَادِي فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَنْ ذَا الَّذِي يُعْطِي الْقِصَاصَ مِنْ تَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ فَهَذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِي الْقِصَاصَ مِنْ تَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ طَرَقَ بِلَالُ الْبَابَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ! قَوْمِي فَوَالِدُكَ يُرِيدُ الْقَضِيبَ الْمَمْشُوقَ!

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ هِيَ تَقُولُ: يَا بِلَالُ وَ مَا يَصْنَعُ وَالِدِي بِالْقَضِيبِ وَ لَيْسَ هَذَا يَوْمَ الْقَضِيبِ! فَقَالَ بِلَالٌ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ وَالِدَكَ قَدْ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ هُوَ يُودِّعُ أَهْلَ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا! فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ قَالَتْ: وََا عَمَّا هُ لَعَمْرُكَ يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ حَبِيبَ الْقُلُوبِ! ثُمَّ نَاولَتْ بِلَالًا الْقَضِيبَ، فَخَرَجَ حَتَّى نَاولَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيْنَ الشَّيْخُ؟ فَقَالَ الشَّيْخُ: هَا أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي! فَقَالَ: تَعَالَى فَاقْتَصْ مِنِّي حَتَّى تَرْضَى! فَقَالَ الشَّيْخُ: فَاكْشِفْ لِي عَنْ بَطْنِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَشَفَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَطْنِهِ، فَقَالَ الشَّيْخُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَاذُنُ لِي أَنْ أَضَعُ قُمِي عَلَى بَطْنِكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ: أَعُوذُ بِمَوْضِعِ الْقِصَاصِ مِنْ بَطْنِ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ يَوْمَ النَّارِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا سَوَادَةُ بْنُ قَيْسٍ، أَتَعْقُو أَمْ تَقْتَصُّ؟ فَقَالَ: بَلْ أَعْقُو يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْهُمَّ عَفْ عَن سَوَادَةَ بْنِ قَيْسٍ كَمَا عَفَا عَنْ تَيْبِكَ...»

«... سپس رسول خدا فرمود: ای بلال، مردم را به نزد من بطلب تا در مسجد جمع شوند! چون مردم جمع شدند، رسول خدا(ص) در حالی که عمامه بر سر بسته و بر کمان خود تکیه زده بود از منزل بیرون آمد، تا آنکه وارد مسجد شد و بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و سپس فرمود: ای جماعت اصحاب من! چگونه پیغمبری برای شما بودم؟ آیا من شخصاً در میان شما جهاد نکردم؟ آیا دندانهای رباعی من نشکست؟ آیا پیشانی من بر خاک نیامد؟ آیا خون بر صورت من روان نشد تا آنکه محاسن مرا فراگرفت؟ آیا با جهال قوم خود، متحمل شدت و مشقت نشدم؟ آیا سنگ مجاعه بر شکم خویش نیستم؟ اصحاب گفتند: بلی یا رسول الله! به تحقیق که تو برای خدا صابر و متحمل و شکبیا بودی و از وقوع در فتنه های منکر و منهیه خداوند نهی می فرمودی؛ پس خدا تو را از جانب ما بهترین جزا عنایت کند!

فرمود: خداوند به شما هم جزای خیر دهد! آنگاه فرمود: پروردگار من - عزوجل - حکم کرده و سوگند یاد فرموده که از ظلم هیچ ظالمی نگذرد؛ پس شما را به خدا سوگند می دهیم که هر کس از شما مظلومه ای بر عهده محمد دارد، البته برخیزد و از او قصاص کند که قصاص در دار دنیا نزد من محبوب تر است از قصاص در آخرت در برابر گروه ملائکه و انبیاء! مردی از آخر مردم که او را سواده بن قیس می گفتند برخاست و عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود ای رسول خدا! در هنگامی که از طائف بازمی گشتی من به استقبال تو آمدم، در حالی که سوار ناقه عضباء بودی و قضیب ممشوق (چوب دستی باریک و بلند) خود را در دست داشتی؛ چون آنرا بلند کردی که بر راحله خود بزنی بر شکم من خورد و من نمی دانم که از روی عمد و غرض بود یا از روی خطا!

فرمود: معاذ الله، به خدا پناه می برم که به عمد کرده باشم! سپس فرمود: ای بلال، برخیز و به منزل فاطمه برو و همان قضیب ممشوق را بیاور! چون بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه های مدینه فریاد می زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از

فرارسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمد(ص) است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است!

بلال درب خانه فاطمه(س) را کوبید و گفت: ای فاطمه! برخیز که پدرت قضیب ممشوق خود را می‌خواهد! در این حال فاطمه(س) بدو روی آورد در حالی که می‌گفت: ای بلال، پدرم با قضیب می‌خواهد چه کند؛ امروز روز (کار داشتن با) قضیب نیست؟! بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت بر منبر برآمده و اهل دین و دنیا را وداع می‌کند؟! چون فاطمه(س) سخن وداع شنید، فریاد برآورد و گفت: ای غم و اندوه کجایید بیایید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده! دیگر چه کسی برای فقراء و مساکین و ابن سبیل (پناه و سرپرست) باشد، ای حبیب خدا و ای محبوب دلها! پس فاطمه(س) را به بلال داد و بلال از منزل بیرون آمد تا آنرا خدمت رسول خدا(ص) رساند.

رسول خدا(ص) فرمود: این شیخ (پیرمرد) کجاست؟ شیخ گفت: این منم یا رسول الله(ص)، پدر و مادرم فدایت گردد! فرمود: بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی. شیخ گفت: شکم خود را برای من برهنه کن، یا رسول الله(ص)! چون رسول خدا شکم گشود، شیخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! آیا به من اذن می‌دهی دو لب خود را بر شکم مبارک تو گذارم؟ رسول خدا(ص) به او اذن دادند؛ پس عرضه داشت: پناه می‌برم به موضع قصاص از شکم رسول خدا، از آتش روز آتش. رسول خدا(ص) فرمود: ای سواده بن قیس! آیا عفو می‌کنی یا قصاص می‌نمایی؟ عرض کرد: بلکه عفو کردم یا رسول الله(ص)! رسول خدا(ص) فرمود: بار خداوندا، از سواده بن قیس بگذر چنانچه از پیغمبرت درگذشت!»